جلسه 134

یکشنبه 20/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

یک نکته ای از بحث گذشته باقی مانده عرض کنم:

در کلمات گاهی تعبیر می کنند که ترجیح بلامرجح محال است. و گاهی هم تعبیر می کنند تعبیر مرجوح بر راجح قبیح است.

این تعبیر اول مبتنی است بر همان مشرب فلسفی که می گوید مثلا اگر شخصی در حال فرار هست و بر سر دو راهی قرار گرفت، هر کدام از این دو راه را که انتخاب کند کشف می کنیم به برهان إنّ که یک مرجح نفسانی در انتخاب آن راه وجود داشته است، وآن مرجح هم در حد اولویت نباید باشد، چون اولویت موجب ضرورت وجود نمی شود. باید به حد وجوب وجود برسد، والا محال لازم می آید. چرا؟ برای اینکه شوق این شخص هارب به جامع بین رفتن از این راه و رفتن از آن راه محال است موجب اختیار و اراده راه الف باشد. پس اختیار کردن و اراده کردن راه الف نمی تواند معلول شوق به جامع بین الطریقین باشد، بعد از اینکه این شوق به جامع نسبتش به هر کدام از این دو راه علی حد سواء است.

پس کشف می کنیم که واقعا یک مرجح نفسانی بود که منشأ شد اختیار کند این شخص راه الف را.

بعد می گویند کسانی که عامیانه اظهار نظر می کنند می گویند لازمه کلام شما فلاسفه این است که اگر هیچ مرجحی بین این دو راه نبود این شخص هارب آنقدر سر دو راهی بماند تا بیایند و او را دستگیر کنند. یا شخص جائع که در مقابلش دو رغیف نان هست و هیچ مرجحی بین این دو نیست، به فلاسفه اشکال کرده اند که شما که می گوئید ترجیح بلامرجح محال است در اینجا که مرجح نیست باید این جائع از گرسنگی بمیرد و بخاطر استحاله ترجیح بلامرجح هیچکدام از این دو نان را نخورد.

گفته اند این مثالهای عامیانه چیست. مرحوم آقای مطهری هم دارد که شما با مثالهای عامیانه می خواهید بحث فلسفی را حل کنید!. برهان می گوید محال است اراده سلوک راه اول یا اراده اکل رغیف اول محقق بشود بدون مرجح. این محال است و خلاف قانون علیت وخلاف قانون الشیء ما لم یجب لم یوجد است. با مثال عامیانه که نمی شود به جنگ برهان رفت.

اقول: این مطلب با بیانی که ما عرض کردیم که انسان فاعل بالسلطنة است و اراده انسان تابع قاعده الشیء ما لم یجب لم یوجد نیست دیگر این بیان فلسفی بیانش روشن می شود که انسان می تواند اراده کند چیزی را بلامرجح، و ترجیح بلامرجح در فعل اختیاری انسان محال نیست.

اما تعبیر دوم که گفتند ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است، مراد ترجیح مرجوح عقلائی است بر راجح عقلائی. او را می گویند قبیح است.

ترجیح بلامرجح را که می گویند محال است مراد بلامرجح نفسانی است. ولو شخص دروغگو دروغ که می گوید مرجح نفسانی دارد. ترجیح بلامرجح نفسانی محال است طبق مسلک فلاسفه. طبق مرجوح عقلائی بر راجح عقلائی قبیح است طبق بیان دوم.

این بیان دوم هم درست نیست. ترجیح مرجوح عقلائی قبیح است این درست نیست. تا به حد ظلم نرسد قبیح نیست. شما امام جماعت فقیه عادل ورع را می گذارید می روید سراغ یک امام جماعتی که حداقل عدالت را دارد، ترجیح می دهید مرحوح را بر راجح. یا شما زکات که می دهید، فقیر ورع متقی را چه بسا رها می کنید می روید سراغ یک فقیر دیگر، که ترجیح مرجوح بر راجح هست ولی قبیح وظلم نیست و اشکالی ندارد. اگر قبیح بود که خدا تجویز نمی کرد.

سؤال وجواب: اولا وجهی برای مذمت نیست. ثانیا: هر مذمتی که به معنای قبح عقلی نیست. انسان اشتغال به لهو هم داشته باشد و وقتش را تلف کند هم مذمتش می کند ولی آیا کار قبیحی است که یستحق علیه العقاب. عرض کردم اصلا ترجیح مرجوح بر راجح قبیح نیست اگر قبیح بود که خدا تجویز نمی کرد که مثلا به هر کس خواستی زکات بده و انتخاب افضل الافراد لازم نیست.

سؤال وجواب: هر مکروهی که قبیح نیست. حسن و احسن است که اجتناب از مکروه احسن است اما اینطور نیست که ارتکاب مکروه قبیح باشد. مثل عفو و قصاص. عفو احسن است از قصاص، ولی معنایش این نیست که قصاص قبیح است. قصاص عدل است ولی عفو افضل و ارجح است از قصاص. وبرفرض بعضی از چیزها قبیح باشد اما ما بحثمان در قبحی است که به حد ظلم برسد که ترخیص شارع در آن جائز نباشد. ما دنبال او هستیم و الا کاری به بقیه مسائل نداریم.

کلام واقع می شود در اینکه آیا می شود اراده به شیئی تعلق بگیرد عن مصلحة فی نفس الارادة.

ممکن است شما بفرمائید این بحث چه ربطی به اصول یا فقه دارد؟

می گوئیم اتفاقا مربوط است. ما دو مثال می زنیم که این بحث در آنجا ثمره فقهیه دارد:

مثال اول: کسی ماه رمضان آمد یکجایی برای تبلیغ و هیچ داعی ندارد که ده روز کامل را در این روستا بماند. اگر به او بگویند شما روزی دو ساعت هم بروی در روستای همجوار وبرگردی ضرر به روزه گرفتن و نماز کامل خواندن تو ندارد. اگر اینجوری به او بگویند که از اینکه در روستای همجواز هم مشغول تبلیغ بشود نمی گذرد.

پس هیچ انگیزه ای ندارد در قصد اقامه عشرة ایام در این روستا مگر تصحیح صوم و اتمام صلاة. ولی چون فتوای برخی از بزرگان این است که می فرمایند که اگر می خواهی هر روز دو ساعت بروی به روستای همجوار این مخل به قصد اقامه است و روزه ات مشکل پیدا می کند. این هم قصد می کند ده روز در این محل بماند.

در مسأله صوم و اتمام صلاة آن چیزی که تمام الموضوع است برای حکم قصد اقامه عشرة ایام است الی أن یأتی بصلاة رباعیة. قصد بکند ده روز کامل بماند و این قصدش تا نماز چهار رکعتی ادامه پیدا کند. اگر بعد از نماز چهار رکعتی پشیمان شد و تصمیم گرفت هر روز دو ساعت یا بیشتر به روستای همجوار برود اشکالی ندارد و روزه اش صحیح است.

پس موضوع برای وجوب صوم و اتمام الصلاة بقاء قصد الاقامة است الی زمان الاتیان برباعیة تامة سواء تحقق منه الاقامة الخارجیة أم لم یتحقق.

خب در اینجا قصد اقامه عشرة ایام یعنی اراده اقامه عشرة ایام تمام الموضوع است برای وجوب صوم و اتمام صلاة، و این آقا هم اراده می کند اقامه عشرة ایام را لمصلحة فی نفس ارادة اقامة عشرة ایام. چون می گوید من می خواهم روزه بگیرم نماز چهار رکعتی بخوانم و تنها راه آن این است که اراده کنم اقامه عشرة ایام را. و الا من هیچ علاقه ای به اقامه عشرة ایام در این روستا ندارم.

مرحوم آقای حائری در کتاب درر فرموده است: اتفاقا این مثال دلیل بر این است که یمکن تحقق الارادة عن مصلحة فی نفس الارادة. مثال فقهی اش هم همین است، که مصلحت در خود اراده اقامة عشرة ایام است. و انسان اراده می کند که ده روز در اینجا بماند، نه بخاطر مصلحتی که در اقامه ده روز است، بلکه بخاطر مصلحتی که در قصد اقامه و اراده اقامه عشرة ایام است.

اقول: ما بررسی کنیم ببینیم ممکن است اراده منقدح بشود عن مصلحة فی نفس الارادة؟

این بستگی دارد که اراده را چه بدانیم. اگر اراده را شوق اکید به فعل بدانیم، انصاف این است که امکان ندارد که انسان شوق و حب پیدا کند به یک چیزی بخاطر مصلحت در این شوق و حب. مثل این می ماند که یک آقایی هیچ امتیازی که منشأ بشود که من به او محبت پیدا کنم ندارد، نه علم دارد نه تقوی دارد نه جمال دارد و نه کمال. فقط می گوید أحبّنی حتی اعطیک میلیون تومان. ما هم بخاطر رسیدن به این یک میلیون می گوئیم بسیار خوب ما تلاش می کنیم تو را دوست بداریم. هر چه فکر می کنیم فضیلتی در این آقا نمی بینیم که منشأ بشود که ما به او محبت پیدا کنیم. وقتی مزیتی در او نمی بینیم که منشأ حب باشد ممکن نیست که فقط بخاطر مصلحت در خود حب ما در نفسمان حب منقدح بشود. محال است یعنی خلاف وجدان است. مگر اینکه مبادئ حب را ایجاد کند، یعنی مدتها برود پیش روانشناس و بگوید ما بلاخره فکر می کنیم این آقا امتیازی ندارد که ما او را دوست بداریم، روانشناس هم بگوید یک سری امتیازاتی در او هست که منشأ حب می شود، آدم کریم و سخی هست و خیلی دوستان خودش را رعایت می کند، اینها باعث می شود که شما به او حب پیدا کنید. و الا فرض کنید یزید بن معاویة اگر به یک شیعی بگوید أحبّنی حتی اعطیک الف دینار نمی شود. شوق بدون وجود ملاک در متعلق شوق محال است.

بله اگر اراده به معنای عزم علی الایجاد باشد، او اشکال ندارد. انسان می تواند عزم کند بر ایجاد یک فعلی لمصحلة فی هذا العزم.

پس ما باید ببینیم اراده به چه معنا است.

در رابطه با قصد اقامه عشرة ایام سه احتمال هست:

یکی اینکه بگوئیم قصد یعنی شوق به اقامه عشرة ایام.

یکی اینکه بگوئیم مراد بناء و عزم قلبی است بر اقامه عشرة ایام.

احتمال سوم هم این است که بگوئیم اطمینان به بقاء عشرة ایام هست. که همین احتمال سوم احتمال صحیح است از نظر فقهی.

اگر ما قصد اقامه را به معنای اطمینان به بقاء گرفتیم یا به معنای عزم نفسانی بر بقاء عشرة ایام گرفتیم نه شوق اکید به بقاء عشرة ایام، به نظر ما مشکلی ایجاد نمی شود و متمشی می شود قصد اقامه لمصلحة فی نفس القصد.

مرحوم آقای صدر فرموده است من این را هم قبول ندارم. اگر واقعا مسأله به گونه ای است که این آقا انگیزه ای ندارد در ماندن ده روز در این روستا، فقط می خواهد روزه بگیرد ده روز کامل. یکوقت هست این آقا نماز نمی خواند فقط روزه می گیرد. خب این اگر بخواهد در کل این ده روز روزه بگیرد باید اقامه عشرة ایام بکند صرف قصد برای او کافی نیست. چون روز اول که قصد می کند فقط روزه روز اولش صحیح می شود، اما فردا که می خواهد روزه بگیرد هم به او می گویند آیا قصد اقامه داری یا نه، تا روز دهم. باید قصد اقامه عشرة ایام تا آخر روز دهم بماند تا این شخص بخواهد این ده روز را روزه بگیرد.

اما این فرض متعارف نیست که نماز نخواند روزه بگیرد. فرض متعارف این است که نماز هم می خواند روزه هم می گیرد. خب این آقا می داند که اگر این قصد اقامه اش ادامه پیدا کند تا نماز چهار رکعتی، دیگر بعد از نماز چهار رکعتی رجوع هم بکند از قصد اقامه، تا مادامی که سفر شرعی نرود روزه اش صحیح است. و این آقا هم نمی خواهد سفر شرعی برود، فقط می خواهد روزی دو ساعت روستای همجوار شب ها یا روزها منبر برود. خب چه جور این آقا قصد جدی بکند که من ده روز در این روستا می مانم؟ با اینکه می داند که اگر بعد از نماز چهار رکعتی از قصدش برگردد لطمه ای به روزه هایش وارد نمی شود، کل این مدت را می تواند روزه بگیرد. چون مهم این است که تا نماز چهار رکعتی نخوانده از قصد اقامه اش برنگردد.

خب همچنین آدمی چطور می تواند قصد جدی بکند اقامه عشرة ایام را؟

این مثل این می ماند که یک مولایی به عبدش می گوید اگر شما از ساعت 8 تا ساعت 9 قصد بکنید که فردا به سفر بروید ولو فردا سفر هم نروی من به تو یک میلیون می دهم. اما شرطش این است که از ساعت 8 صبح امروز تا ساعت 9 امروز قصد سفر فردا را داشته باشی. شما هم هیچ انگیزه ای برای سفر فردا ندارید، فقط دنبال آن یک میلیون هستید، بخاطر آن یک میلیون می گوئید از ساعت 8 تا 9 امروز قصد می کنم که فردا را سفر بروم. این شوخی است قصد جدی نیست. چرا؟ برای اینکه شما می دانی بعد از ساعت 9 از قصدت هم برگردی و فردا سفر هم نروی مولا یک میلیون را به شما خواهد داد. و شما هم داعی نداری برای سفر. چطور می توانی شما قصد جدی بکنی.

فرموده پس قصد اقامه اگر به معنای بناء قلبی بر اقامه عشرة ایام هم باشد، نمی شود بناء جدی و عزم جدی محقق بشود از همچنین شخصی که نماز چهار رکعتی می خواند و بعد از آن نماز چهار رکعتی هیچ داعی ای ندارد بر ماندن ده روز در این روستای اول. بلکه داعی اش این است که روستای دوم هم برود تبلیغ تا ثواب بیشتری گیرش بیاید.

بعد آقای صدر فرموده اند: طبق آن معنای سوم که می گوئیم قصد اقامه اطمینان به بقاء است الکلام الکلام. چطور می تواند این آقا اطمینان پیدا کند به بقاء عشرة ایام؟ قصد جدی که از او متمشی نمی شود. وقصد جدی هم که متمشی نشد داعی نفسانی اش هم این نیست که ده روز در این روستا بماند، چطور اطمینان پیدا کند به بقاء عشرة ایام؟

ولذا در این مورد تمشی قصد اقامه مشکل است.

اقول: به نظر ما این فرمایش تمام نیست. چرا؟ برای اینکه انسان وقتی می بینید که مقدمه عادیه برای اینکه احراز بکند که این قصدش و بنائش جدی است مقدمه عادیه آن این است که واقعا هم ده روز در اینجا بماند، اگر واقعا و خارجا ده روز من در این روستا نمانم نمی توانم احراز کنم که این قصد اقامه الآن من جدی است. وبعد مشکل پیدا می کنم برای روزه. مقدمةً من تصمیم می گیرم ده روز کامل اینجا بمانم و شوق تبعی هم پیدا می کنم به ماندن ده روز در اینجا بطور کامل، فقط بخاطر اینکه مطمئن بشوم که قصد اقامه ام جدی است. این منافات با آن عرض اول من ندارد. ما عرض اولمان این بود که اگر موضوع وجوب صوم شوق الی اقامة عشرة ایام باشد مشکل است تمشی شوق عن مصلحة فی نفس الشوق. اما اگر موضوع البناء علی اقامة عشرة ایام باشد یا اطمینان به اقامة عشرة ایام باشد، با توجه به اینکه من احراز نمی کنم بناء جدی را و اطمینان را به اقامه عشرة ایام مگر با تحقق اقامه خارجیه، ولذا اقامه خارجیه هم از من محقق می شود و شوق تبعی هم به او پیدا می کنم.

مخصوصا اگر سفرهای تبلیغی سالهای بعد هم همین مشکل را دارم. اگر امسال نماز چهار رکعتی بخوانم بعدش بگویم بسیار خوب، این روستای همجوار اصرار دارند که ما هر روز دو ساعت آنجا برویم منبر، قول به آنها بدهیم، بعد هم بگوئیم الحمد لله ما از وقتی اینجا آمدیم تا نماز چهار رکعتی خواندیم قصد اقامه داشتیم مشکلی برای نماز و روزه مان پیش نمی آید. اما سال دیگر چکار کنم؟ سال دیگر هم می خواهم همین بازی را در بیاورم؟. برای اینکه مطمئن بشود لااقل در سفرهای بعدی که این قصدش جدی بوده است و واقعا اطمینان داشته است به اقامه عشرة ایام، ولذا کل ده روز را اینجا می ماند.

و این امری است که یشهد به الوجدان، که می ماند کل ده روز را در این محل، ولو به او می گویند تو که نماز چهار رکعتی خواندی دیگر شرعا مشکل نداری. می گوید من از اول متوجه این مطلب بودم اگر الان بخواهم هر روز بروم به روستای همجوار، شک می کنم که آن قصدم جدی بود یا نبود. این سفر هم اگر شک نکنم نسبت به سفرهای آینده ام شک می کنم. و این منشأ می شود واقعا ده روز کامل اینجا می ماند فقط برای اینکه خیالش نسبت به روزه هایی که می گیرد و نمازهای چهار رکعتی که می خواند راحت بشود. و این امری است که یشهد به الوجدان و هیچ مشکلی ندارد.

سؤال وجواب: از اول قصد جدی می کند یعنی قصدی می کند که بعدا هم از آن رجوع نخواهد کرد. و این منشأ شوق تبعی می شود به خود اقامه خارجیه. چون اگر اقامه خارجیه نکند خودش هم شک می کند که نکند دارم بازی در می آورم، نکنم این قصدم شوخی بود. این باعث می شود از اول با دل قرص می گوید من قصد اقامه ده روز دارم، اگر هم از روستای همجوار بیایند التماس هم بکنند در این ده روز اول نمی روم، بعد از دهه اول می روم که مشکلی ندارد.

مثال دوم: برخی گفته اند وضوء قبل الوقت که می گیری به قصد واجبی که وقتش نشده است که نمی شود. پس یک قصد دیگری بکند، قصد یک غایت مستحبه ای بکن، قصد کن قرائت قرآن را، قصد کن نماز مستحب را تا وضوء صحیح بشود.

این آقا هم می گوید ما نماز مستحب حال نداریم بخوانیم، فقط برای تصحیح وضوء من قصد می کنم قرائت قرآن را یا اتیان به صلاة مستحبه را. اگر بداند که آن چیزی که موجب صحت وضوء است قصد قرائة القرآن است سواء تحقق منه قراءة القرآن خارجا أم لا. یا آن چیزی که مصحح وضوء است قصد صلاة مستحبه است سواء صلی أم لا.

آنوقت باز همان اشکال قصد اقامه عشرة ایام پیش می آید. و الجواب الجواب. آقای صدر اینجا هم اشکال می کند، که به نظر ما اشکال وارد نیست.

فقط آقای صدر اینجا یک بحث فقهی مطرح می کند، می گوید اینجا را ما یک راه حل فقهی برایتان داریم، شما صبح هم می توانی وضوء بگیری ولو قصد هیچ غایثت مستحبه ای نکنی. چرا؟ برای اینکه وضوء طهور است وطهور مستحب نفسی است. اینهایی که قدیم اشکال می کردند چون فکر می کردند وضوء قبل از وقت امر ندارد. امر نفسی که ندارد، امر غیری اش هم بعد از دخول وقت می آید، ولذا اشکال می کردند.

حالا یکی بگوید کسانی هستند که می گویند وضوء مستحب نفسی نیست.

خب جواب داده می شود که وضوء مستحب نفسی نیست اما کون علی الطهارة مستحب نفسی است. و هر وضوئی سبب تولیدی کون علی الطهارة است. قصد لازم نیست، شما وضوء می گیری، این سبب تولیدی کون علی الطهارة است، و کون علی الطهارة هم مستحب نفسی است ولو خود وضوء مستحب نفسی نباشد.

ما این را قبول داریم اما بخاطر تسالم اصحاب. اگر نبود تسالم اصحاب و ارتکاز متشرعه، ما مشکل داشتیم. خللاصه اشکال این است که: ظاهر آیه إذا قمتم الی الصلاة این است که باید وضوء مقارن قیام الی الصلاة باشد. مثل اینکه می گوید إذا قمت الی اکل الطعام فاغسل یدک. چهار ساعت قبل از اکل طعام دستش را شسته، به چه درد می خورد. إذا قمت الی اکل الطعام فاغسل یدک. خب این وضوء ساعت 8 صبح به چه دلیل مستحب نفسی است؟ ما اطلاقی در ادله نداریم. به چه دلیلی این وضوء سبب کون علی الطهارة است؟ اطلاقی در ادله ما نداریم که هر وضوئی ولو بدون قصد غایت مستحبه هم بود مستحب نفسی است یا سبب کون علی الطهارة است. ما اطلاقی نداریم که سندا و دلالة تام باشد.

یک روایت ضعیفه داریم که الوضوء علی الوضوء نور علی نور، این هم که سند ندارد.

فقط والذی یسهل الخطب ارتکاز قطعی متشرعی است که خوب است انسان همیشه با حال وضوء باشد. در روایت ابن ابی عمیر هم مؤید دارد که آدم قبل از خواب اگر وضوء بگیرد این منشأ می شود که خوابش عبادت بشود. اینها منشأ می شود ما بگوئیم وضوء علی أیّ حال مستحب است إما بنفسه أو لاجل ترتب الکون علی الطهارة علیه. وبه این خاطر می گوئیم اشکال ندارد، ولو اولی و احوط این است که وضوء که می گیریم قبل از دخول وقت قصد کنیم دو رکعت نماز مستحب می خوانم، بعدش هم دو رکعت نماز مستحب بخوانید، یا دو صفحه قرآن از رو بخوانید، قرائت مصحف بکنید از رو نه از حفظ، این مطابق با احتیاط است.

یقع الکلام فی صیغة الامر.